

مقایسه تطبیقی حقوق بشر اسلامی و حقوق بشر غرب

لیلا خزایی^۱، خیرالله پروین^۲

چکیده

هدف تحقیق حاضر، بررسی تطبیقی حقوق بشر اسلامی و حقوق بشر غرب بود. اندیشه حقوق بشر را می‌توان تحقق یکی از آرمان‌های مهم بشری در ایجاد زندگی مطلوب دانست. مفهوم حقوق بشر مفهومی است که براساس آن، حق بشر برای داشتن حقوق به رسمیت شناخته می‌شود و دولت ملزم می‌شود که حقوق و آزادی‌های فردی را رعایت کند و از تجاوز به آزادی‌های اساسی خودداری نماید. حقوق بشر حقوقی است که انسان‌ها به لحاظ سرشت انسانی خود واجد آن می‌شوند و این حقوق درباره همه مساوی است، چون انسان‌ها خمیرمایه و سرشت برابری دارند. خداوند این حقوق را به انسان‌ها بخشیده است و هیچ‌کس حق ندارد، آن‌ها را از مردم سلب کند، همین مسئله احیای حقوق بشر را همواره یکی از دغدغه‌های ادیان، مکاتب، دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی قرار داده است. سؤال اصلی تحقیق این است که حقوق بشر اسلامی و حقوق بشر غرب چه تفاوت و شباهتی با یکدیگر دارند؟ یافته‌های تحقیق نشان از آن دارد که، در تطبیق حقوق بشر اسلام و غرب، می‌توان به اصول مشترک و مصادیق متفاوتی در این حوزه دست یافت، بدین بیان که، مبنای حقوق بشر جهانی، حقوق طبیعی یا قراردادی و وضعی است، در حالی که حقوق بشر اسلامی بر مبنای فقه بشردوستانه و وحی الهی بنا شده است. حقوق بشر غربی، جهان‌شمول نیست و بیشتر بر مبنای ارزش‌های غربی و برای نظام‌های دموکراسی لیبرال طراحی شده است، اما حقوق بشر اسلامی بر مبنای اصل «کرامت» ذاتی و اکتسابی انسان‌ها، دیدگاهی عام و جهان‌شمول دارد. همچنین حقوق بشر غربی بیشتر حالتی سلبی دارد، اما حقوق بشر اسلامی رویکردی ایجابی مطرح می‌کند.

کلمات کلیدی: حقوق، حقوق بشر، اسلام، غرب. تطبیق.

^۱ دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

^۲ استاد تمام دانشگاه تهران

مقدمه

حقوق بشر^۱، مفهومی است که همیای خود بشر قدمت داشته و در یک فرآیند تاریخی و تدریجی و گذرا، در دوران‌های مختلف بسط و گسترش یافته است، اما معنی اصطلاحی حقوق بشر حتی در سنت و اندیشه حقوق غرب که خاستگاه حقوق بشر امروزی نام گرفته سابقه کهنی ندارد و تا قبل از انقلاب فرانسه هر کجا صحبت از کرامت انسان و برابری و عدالت بود تحت عنوان حقوق طبیعی از آن نام برده می‌شد.

با نگاهی به تاریخ زندگی اجتماعی بشر در می‌یابیم که حقوق بشر چه زمانی که موضوعی داخلی به شمار آمده و چه اکنون که حقوق بشر ابعاد بین‌المللی پیدا کرده و روابط میان واحدهای سیاسی را متأثر ساخته است همواره دارای ماهیتی مبتنی بر حقوق طبیعی^۲ اما با کارکرد و مصادیقی سیاسی است. حقوق بشر به مانند حقوق داخلی در نظام‌های حقوقی کشورهای مختلف ظرفیت‌های دارد که موضوعات آن در این ظرفیت‌ها مطلوب تعدادی از انسان‌ها و جوامع بشری و منفور برخی دیگر است. به عبارتی حقوق بشر یک مفهوم گسترده است که گاه به یک اشتراک لفظی تبدیل می‌شود که هر یک از محیط‌های اجتماعی و یا واحدهای سیاسی برداشت و تعبیر خود را از آن ارائه می‌دهند (حسنی، ۱۴۰۰: ۲۶).

بررسی موضوع حقوق بشر این واقعیت را آشکار می‌سازد که اجتماعات سیاسی و نظام‌های سیاسی در ابعاد و کیفیت حقوق بشر دارای نقاط اشتراک و نقاط افتراق هستند. مروری بر ادبیات حقوق بشر ما را به این نتیجه می‌رساند که امروزه حقوق بشر جایگاه ویژه‌ای یافته است و به عنوان یکی از مفاهیم اساسی در سطح نظریه پردازی مورد توجه قرار گرفته و نیز در مرحله اجرا و عمل اجتماعی و سیاسی از جایگاه و موضوعیت برخوردار شده است. رویکردهای غربی و دیدگاه‌های اسلامی در این زمینه دارای اشتراک و افتراقاتی می‌باشد (جمشیدی و پتفت، ۱۳۹۵: ۲۸).

در بحث از حقوق و آزادی‌ها سخن از انسان است انسانی که اشرف مخلوقات نامیده می‌شود و جهان با تمام امکانات، نعمات و مواهب برای وی و در خدمت اوست انسانی که در عالم زمین مقام خلیفه الهی در زمین یافته و بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم شده است. انسان به طور اعم یعنی در هر وضع و موقعیت و صرف نظر از جنس نژاد، رنگ و خصوصیات موروثی و اجتماعی موجودی است آزاد و متمتع از یک سلسله حقوق. به عبارت دیگر هر انسانی به صورت طبیعی و خدادادی دارای حقوقی است؛ و به دلیل انسان بودنش برخوردار از حق حیات، حق آزادی حق داشتن کار، مسکن، دادخواهی تعلیم و تربیت و غیره است (اسفندیاری و عندلیب، ۱۳۹۵: ۸).

بنابراین حقوق بشر یک پدیده‌ای تازه که با تنظیم یک نسخه‌ای جهانی که امروزه تحت عناوین اعلامیه‌های جهانی حقوق بشر^۳ تولد یافته و به عنوان محوری برای تعیین حقوق همه ملل جامعه بشریت قرار داده شده‌اند، نیست؛ بلکه حقوقی است که به دلیل نیازهای فطری انسان برای ادامه حیات خود صرف نظر از هرگونه خصوصیتی، توسط خداوند برای وی قرار داده شده است.

۱- human rights

۲- Natural rights

۳- Universal declarations of human rights

اندیشه حقوق بشر مبتنی بر این باور اخلاقی است که هر موجود انسانی حق برخورداری از رفتار مطلوب را دارد؛ به عبارت دیگر حق اینکه به عنوان انسان با او رفتار شود این یک اندیشه جدید نیست اگرچه پیدایش اسناد بین المللی برای تضمین اجرای حقوق بشر، عمدتاً یک پدیده مربوط به پس از جنگ جهانی دوم است اما این فکر که برخی از حقوق بنیادین و انکارناپذیر به طور طبیعی به شخص انسان متعلق است، بسیار قدیمی تر از پدیده دولت مدرن است. اندیشه حقوق طبیعی بنیادین و انکارناپذیر، انسان در نظامهای قرون وسطا نیز نقش مهمی ایفا کرده است. علیرغم استدلالهای مخالف، مبنی بر اینکه مفهوم حقوق بشر متفاوت از مفهوم حقوق طبیعی است، همواره رابطه‌ای قوی میان حقوق بشر امروزی و نظریه‌های اولیه حقوق طبیعی وجود دارد. شکوفایی کامل اندیشه حقوق بشر امروزه به هیچ وجه آن را از ریشه‌های حقوق طبیعی‌اش جدا نمی‌کند. با نظر به گذشته، مکتب حقوق طبیعی به طور سنتی بخشی از حقوق نانوشته الهی تلقی می‌شد حقوق طبیعی توسط فیلسوفان حقوق، مانند گروسیوس^۱ و پوفندرف^۲ از ریشه‌های مذهبی‌اش جدا و بر پایه خردگرایی و ضرورت اخلاقی استوار شد (جوکار و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۴).

حقوق اسلام که بر مبنای الهی و پذیرش فرامین عقل سلیم و ضرورت اخلاقی استوار است، معتقد است که انسان، از سوی خدا، از حقوق ذاتی و طبیعی برخوردار شده، به طوری که هیچ مقام بشری نمی‌تواند آن را انکار یا سلب نماید. یکی از نظریه‌هایی که مورد حمایت برخی از اندیشمندان حقوق بشر و نیز بعضی از علمای اسلامی قرار گرفته است این است که حقوق بشر و حقوق اسلامی ناسازگار یا ناهمخوان هستند. متأسفانه باید اذعان کرد که سابقه حقوق بشر در بسیاری از کشورهای مسلمانی که در حال حاضر، حقوق اسلامی را اجرا می‌کنند، حاکی از رفتار و رویه مطلوب این دولتها در این زمینه نیست. اما باید خاطر نشان کرد که نامطلوب بودن سابقه حقوق بشر در یک کشور، اسلامی لزوماً قابل انتساب به احکام و فرامین حقوق اسلام یا شریعت نیست؛ زیرا شریعت هم به لحاظ اخلاقی و هم به لحاظ حقوقی، ارتقاء و حمایت مؤثر از حقوق بشر را در نظام حقوقی و سیاسی اسلام، توصیه و امر می‌کند. درست است که جنبش تصویب استاد بین المللی حقوق بشر از غرب آغاز شده است و کشورهای غربی پرچم دار جریان ارتقاء حقوق بشر بین المللی هستند، اما این به آن معنا نیست که مفهوم حقوق بشر در تمدن‌های غیر غربی از جمله فرهنگ و حقوق اسلام وجود ندارد یا آنکه پذیرفتنی نمی‌تواند باشد. اگر محتوای حقوق اسلام بررسی شود روشن می‌گردد که برخی نظریه‌ها نه تنها تحسین برانگیز هستند بلکه چنین نگاهی به نوع انسانی در جامعه جاهلیت عربستان بسیار شگفت‌انگیز می‌باشد.

۱- چارچوب نظری

«حق» در لغت به معنای ثابت که انکار آن روا نباشد و آنچه ادای آن واجب باشد، حال واقع، حکم مطابق با واقع (دهخدا، ۱۳۸۸، ج ۲، ۸۰۲۸).

واژه «حق»^۳ در اصطلاح خاص خود در علم حقوق به معانی مختلفی به کار می‌رود و علمای حقوق تعاریف مختلفی برای آن بیان کرده‌اند.

۱- Grosius

۲- Pufendorf

۳- Right

برخی حق را به معنی امتیاز و توانایی دانسته‌اند که نظام حقوقی هر جامعه برای اعضای خود به وجود می‌آورد و صاحب واقعی حق کسی است که از آن سود می‌برد؛ مانند حق مالکیت، حق ابوت، حق بنوت و... از این لحاظ مفهوم حق، امتیازی است که به حیات و موجودیت هر موجودی تعلق دارد و هر موجودی به لحاظ موقعیت خود آن را نسبت به دیگری مطالبه می‌کند (بطحائی گلپایگانی، ۱۳۹۳، ۱۱۲).

در معنای حقوقی گفته شده که حق عبارت است از: توانایی که شخص بر چیزی یا بر کسی داشته باشد... (جعفری لنگرودی، ۱۴۰۱، ۱۶۶).

برخی دیگر نیز گفته‌اند مقصود از: حقوق مجموعه‌ای از مقررات اجتماعی است که افراد یک جامعه ملزم به رعایت آنها بوده، دولت ضمانت اجرای آنها را بر عهده دارد و هدف مستقیم از آن ایجاد نظم و امنیت در جامعه است (مصباح، ۱۳۹۹، ۲۲۵).

دسته‌ای دیگر برای «حق» معنای حقیقی و اعتباری قائلند و معنای اعتباری حق را اجازه می‌دانند. در این معنا زمانی که گفته می‌شود کسی حق دارد یعنی ذی حق اجازه دارد و مانعی در مقابل وی نیست و لازمه آن اختیار شخص به استفاده و عدم استفاده از آن است (ابراهیمی، ۱۳۸۲، ۱۱۷).

در حقیقت «حق» نوعی اعتبار است که برای انسان بما هو انسان وجود دارد (میرموسوی و حقیقت، ۱۳۹۱، ۱۳۰). حقوق بشر، برای نخستین بار توسط توماس پین^۱ در ترجمه اعلامیه حقوق بشر و شهروند به کار برده شده است، که در قرن ۱۸ میلادی به وسیله حقوقدانان غربی رایج گردید. چنانچه گفته‌اند اولین اعلامیه در مورد این حقوق پس از انقلاب فرانسه در سال (۱۷۸۹) میلادی در مجلس مؤسسان آن کشور در یک مقدمه و ۱۷ فصل (اصل) به تصویب رسید و آن را سند مهمی درباره برابری و برادری بشر، حقوق طبیعی، حق مالکیت ملتها حکومت، قانون حق آزادی عقیده و بیان حرمت اجتماعات تساوی حقوق افراد از نژادها و رنگهای مختلف بشر و امثال این حقوق دانسته و آن را نتیجه جنگ‌ها و خونریزی‌ها و بدبختی‌های بشر از ظلم‌ها و نابرابری‌ها مظلالم حکام زورگو و افراد زورمند نسبت به مردم مستضعف و جهل و نادانی غالب جوامع بشری در برابر مظلالم تاریخی دیکتاتورها و اعمال غیر انسانی اقویا تلقی کرده‌اند (راسخ، ۱۳۸۵: ۱۸۹).

پس از جنگ جهانی دوم و در اجتماع ملل فاتح و بی طرف جنگ به نام سازمان ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر در یک مقدمه و ۳۰ اصل در تاریخ ۱۰ دسامبر (۱۹۴۸) به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید که اندازه از اعلامیه حقوق بشر فرانسه تأثر یافته بود و سبب تدوین و تصویب آن را در مقدمه اعلامیه معذب شدن وجدان بشری از و حشیگری‌ها نابرابری‌ها و... بیان کرده‌اند. باید توجه کرد که ملاک و معیار اینکه یک حق در زمره حقوق بشر جای گیرد کدام است؟ چون افراد انسانی از حقوق متنوعی در زمینه‌های گوناگون برخوردارند از حقوق شخصی گرفته تا حقوق تا حقوق خانوادگی، حقوق مدنی و غیره کدام دسته از این حقوق به مرتبه و منزلت حقوق بشر ارتقاء می‌یابد؟ آیا همه این حقوق جزء حقوق بشر قلمداد می‌شود؟ قطعاً چنین نیست. حقوق بشر آن دسته از حقوقی است که انسان به دلیل انسان بودن و فارغ از اوضاع و احوال متغیرهای اجتماعی یا میزان قابلیت و صلاحیت فردی او از آن برخوردار است. فرض بر این نهاده شده که یک سلسله هنجارها اصول و حقوقی وجود دارد که جنبه

^۱- Thomas Paine

جهان شمولی دارد و برای تمام افراد انسانی در جوامع مختلف قابل اعمال است چرا که همه افراد به جهت انسان بودن دارای حقوقی هستند که هیچ جامعه یا دولتی نمی‌تواند آنها را انکار کند. پس یک حق وقتی از حقوق بشر به حساب می‌آید که:

۱- ثابت باشد و تغییر و تبدیل در آن راه نداشته باشد.

۲- محور آن انسان بما هو انسان باشد

۳- ذاتی برای انسان‌ها باشد.

البته این نکته را نیز یاد آور می‌کنم که انسانی که در غرب مطرح است انسانی است این دنیایی دیگر به ماوراءالطبیعه (خدا، قیامت و روح) کاری ندارد انسانی است که آغازش همین دنیا و زندگی هم همین دنیا و هدفش همین دنیاست و بالاخره پایانش هم همین دنیا است و در یک جمله باید گفت که انسان موجودی است مادی و تک بعدی پس در حقوق هم معیار انسان مادی است و بس و این نقطه اختلاف حقوق بشر در غرب و اسلام است و تعاریفی هم که برای حقوق بشر شده بر همین دیدگاه استوار است (دایرالمعارف تشیع، ج ۶: ۴۰۵).

در تعاریفی که برای حقوق بشر شده هم روی نکاتی تکیه شده از قبیل ذاتی بودن دارای اهمیت بودن، جهان شمول بودن اخلاقی بودن و کلی بودن که این نکات خودش دارای ابهام است، لذا تعاریف را هم دچار اشکال کرده‌اند مثلاً در یک تعریف حقوق بشر چنین تعریف شده است. حقوق بشر به معنای امتیازات کلی است که هر فرد انسانی طبعاً (ذاتاً) دارای آن است که در مورد این تعریف، این سؤال‌ها را می‌توان مطرح کرد کدام، حقوق ذاتی انسان است؟ و چه کسی آنها را مشخص می‌کند؟ آیا می‌توان انسان را به صورت انتزاعی و مستقل از جامعه‌ای که به آن تعلق دارد و اوضاع و احوال اجتماعی فرهنگی و اقتصادی زیستگاه وی دارای حقوق دانست؟ برخی محققان حقوق بشر را حقوقی می‌دانند که دارای اهمیت است حقوقی که «اخلاقی» است و حقوقی که «جهان شمول»^۱ است که در مورد این تعریف این پرسش‌ها مطرح می‌شود: منظور از اهمیت چیست؟ آیا ارزش ذاتی آن حق است؟ یا ارزش و اهمیت ابزاری آن؟ یا ارزش آن در مجموعه و نمایی از حقوق؟ یا اهمیت آن حق از این جهت است که ملاحظات دیگر نمی‌تواند آنها را تحت الشعاع قرار دهد؟ یا اهمیت دادن آن به عنوان تکیه گاه ساختاری در نظام حیات سعادت‌مند؟ اوصاف «اخلاقی»^۲ و جهان شمول هم کلماتی پیچیده‌ترند چه چیزی باعث می‌شود تا حق خاصی جهان شمول، اخلاقی و مهم درآید و چه کسی درین خصوص تصمیم می‌گیرد (حبیبی، ۱۳۹۲: ۱۰۰).

تعاریف دیگر برای حقوق بشر برخی از نظریه پردازان، حقوق بشر مجموعه‌ای فرعی از حقوق به طور کلی است؛ اما موجه‌تر چنین می‌نماید که این ترتیب معکوس شود و بگوئیم که حقوق بشر بنیادی‌ترین حقوقی است که مربوط به چیزی می‌شود که محور آن بشر است در حالی که بخش‌های دیگر حقوق مشخص‌تر، محدودتر، و معمولاً مشتق از آن هستند. طبق این تعریف برخی صفات با ارزش‌های منسوب به نوع بشر دارای اهمیتی فوق العاده هستند و شاید و یا حتی باید بر دیگر صفات و ارزش‌ها مرجح باشند. بنابراین، یک حق بشری ابزار مفهومی است که به شکل زبانی اظهار می‌شود که حق تقدیمی برای برخی صفات بشری یا اجتماعی قابل است که برای عملکرد مناسب یک بشر

¹- universal

²- moral

حیاتی تلقی می‌گردد. یعنی مقصود این است که به عنوان سپر و غلافی محافظ برای آن صفات عمل می‌کند و به اقدامی سنجیده برای تضمین چنان حفاظتی متوسل شود (مایکل فریدن^۱، ۱۳۸۷: ۹-۸).

۲- ابعاد حقوق بشر در غرب و اسلام

۲-۱- ابعاد حقوق بشر در غرب

حقوق بشر امروزی که در اعلامیه‌ها و برنامه‌های سازمان‌های جهانی از جمله سازمان ملل متحد دیده می‌شود، آشکارا غربی و مبتنی بر آموزه‌های سکولار^۲ و غیر مذهبی است. که بیش از همه مورد حمایت کشورهای غربی نیز قرار می‌گیرد. این پیوستگی بیش از هر چیز ناشی از نقش حوادث و وقایع تاریخی اروپای غربی و آمریکا در شکل‌گیری و تدوین اعلامیه‌های حقوق بشری است. از جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد:

- اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه: انقلاب کبیر فرانسه را می‌توان نقطه عطفی در تاریخ حقوق بشر دانست. این اعلامیه مصوب ۲۶ اوت ۱۷۸۹ مجلس ملی فرانسه است که با تکیه بر حقوق طبیعی به نکاتی تأکید می‌ورزد که حقوق انسان جهانی و در تمام زمانها و مکانها معتبر و وابسته به طبیعت انسانی است. این اعلامیه نخستین بار با وارد کردن مفهوم حقوق بشر در حقوق موضوعه برای مردم حق و برای دولت تکلیف ایجاد کرد که متشکل از ۱۷ ماده می‌باشد و به صراحت بیان می‌کند که افراد آزاد به دنیا می‌آیند؛ حق آزادی بیان آزادی، مذهب حق برابری و سرانجام حق مالکیت دارند.

- اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز وجود دارد که نسبت به اعلامیه حقوق بشر و شهروندی فرانسه از جایگاه بالاتری برخوردار است و مبنایی برای حقوق بشر در سراسر جهان شمرده می‌شود. این اعلامیه مشتمل بر ۱ مقدمه و ۳۰ ماده مصوب دهم دسامبر ۱۹۴۸ است. نکته قابل ذکر در این اعلامیه آن است که تهیه و تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر حدود دو سال طول کشید و هیچ فرد مسلمانی در کمیته تدوین اعلامیه حضور نداشت هر چند کشورهای مسلمان در سازمان ملل حضور داشتند اما آنها با همکیشان تحت استعمار خود از این جهت برابر بودند که هیچ گونه مشارکتی در تدوین اعلامیه جهانی نداشتند. با این حال، امروزه اعلامیه جهانی حقوق بشر به عنوان مهمترین منبع حقوق بشر در جهان مبنای بسیاری از میثاق‌ها و تعهدات حقوق بشری است و بسیاری از اقدامات در قالب تدوین کنوانسیون‌ها صورت می‌گیرد (حسنی، ۱۴۰۰: ۲۷).

به همین دلیل متفکران غربی به صراحت ایده حقوق بشر را ایده‌ای غربی تلقی می‌کنند که عدم پذیرش آن از سوی کشورهای مختلف (غیر غربی) نوعی تعصب ورزی است. چنانچه برخی در این باره چنین بیان می‌کنند: هما اندیشمندان اروپا محور خواهان آن هستیم تا تلقین کنیم که ما انسانهای الگو با استفاده از استعداد نمونه وار انسانی، یعنی خرد بر این کوته اندیشی بنیادی غلبه کرده‌ایم. بنابراین می‌گوییم هم عقیده نشدن با ما تعصب است (Rorty, 2015: 63).

بنابراین الگوی حقوق بشر غربی به عنوان الگوی مطلوب معرفی می‌شود که عدم پیروی از اصول و قواعد آن به معنای نقض قواعد بین‌المللی به شمار می‌رود. به همین دلیل برخی نیز برقراری حقوق بشر را مستلزم وجود قواعدی می‌دانند که برای حفاظت از کرامت انسانی محدودیتهایی بر سرنوشت بشر تعیین می‌کنند. بدین ترتیب پذیرش حقوق

¹-Michael Frieden

²- secular

بشر غربی آشکارا به معنای نادیده گرفتن ارزش‌های سایر جوامع است. مسأله تعلق داشتن حقوق بشر به آموزه‌های غربی و سکولار باعث طرح انتقاداتی در این زمینه شده است. به طوری که برخی مفاد و اعلامیه‌های حقوق بشری را صرفاً غربی می‌دانند که نمی‌تواند ارزشهای سایر جوامع را در خود جای دهد. از این منظر، تحمیل حقوق بشر بر همه جهان نشانگر ناشکیبایی و رفتار امپریالیستی است که نمی‌توان آن را توجیه کرد. این منطق اخلاقی ممکن است با تکیه بر این ایده‌های تاریخی پشتیبانی شود. مفهوم حقوق بشر، مفهومی غربی است. غرب، پیشینه‌ای از امپریالیسم سیاسی^۱، اقتصادی و فرهنگی دارد که هنوز پایان نیافته است. علاوه بر این انتقاد دیگر این است که ایده حقوق بشر با تکیه بر منطق لیبرال دموکراسی^۲ تنها در قالب اعلامیه‌ها و مفاد حقوق بشری داعیه جهان شمول دارد. در صورتی که لیبرال دموکراسی یک قسم از اندیشه بشری است که ممکن است با پذیرش دیگران همراه نباشد و تحمیل آن بر دیگران آشکارا تبعیض و بی‌عدالتی است. در این زمینه اندیشه نگران کننده این است که چنین تبعیضی شاید تنها یکی از کاستی‌های محتمل تمام نظریات ارائه شده تاکنون نباشد و نیز خود ایده چنین لیبرالیسمی ممکن است نوعی تضاد در عمل باشد، یعنی قسمی خاص گرایی خزیده در نقاب امر جهان شمول (عابدی و وزیری، ۱۳۹۸: ۲۱۰).

انتقادات از حقوق بشر به عنوان ایده‌ای غربی تا جایی پیش رفته است که اغلب متفکران غربی نیز بر این موضوع صحنه گذاشته‌اند از این، منظر نهادهای لیبرال دموکراتیک^۳ غربی و زبان غربی حقوق بشر تنها یک بازی سیاسی ممکن از میان دیگر بازی‌هاست و نمی‌تواند مدعی باشد که رابطه خاصی با عقلانیت دارد، ضمن این که پیوند ایده حقوق بشر با مواضع سیاسی کشورهای سردمدار لیبرال دموکراسی از جمله ایالات متحده آمریکا به نوبه خود باعث القای این مسأله می‌شود که کشورهای غربی از این موضوع به عنوان حربه‌ای برای فشار بر سایر کشورها از جمله جهان اسلام بهره برداری می‌کنند. به عنوان مثال جنگ سال ۲۰۰۳ در عراق ممکن است به عنوان نمونه‌ای از بهره‌گیری از حقوق بشر برای مشروع جلوه دادن توسعه طلبی سیاسی اغرب در نظر گرفته شود (Bernel, 2017: 109). بنابراین هر چند اصول مشترکی در میان آموزه‌های حقوق بشری در سطح جهان دیده می‌شود که بر ابعاد حقوق بشر تاکید می‌کنند، اما به دلیل تسلط حقوق بشر غربی بر سایر گونه‌های حقوق بشری انتقادات زیادی بر علیه آن مطرح شده است، حتی برخی مکاتب حقوق بشری از جمله حقوق بشر اسلامی، ایده‌های جدیدی را مطرح می‌کند که علاوه بر پوشش انتقادات حقوق بشری ایده‌ای ایجابی نیز به شمار می‌رود.

۲-۲- ابعاد حقوق بشر در اسلام

حقوق بشر اسلامی که برگرفته از فقه و نصوص دینی از جمله قرآن کریم و روایات است ایده خود را در زمینه حقوق بشر مطرح ساخته است. در این رویکرد ایده‌هایی چون کرامت، عدالت، آزادی، امنیت وفای به عهد و... موارد بسیار دیگر ریشه در تعالیم انبیای الهی داشته است. البته در حوزه مبانی و اصول و حتی برخی از مفاهیم مرتبط با حقوق بشره تفاوت‌هایی میان حقوق بشر در اسلام و حقوق بشر رایج در غرب وجود دارد (هاشمی، ۱۳۹۴: ۲۱۵).

نکته قابل ذکر آن است که این دو نظام حقوقی به صورت مبنایی یک تفاوت بزرگ با هم دارند؛ این که مبنای حقوق بشر، غربی حقوق طبیعی یا قراردادی و وضعی است. در حالی که مبنای حقوق بشر اسلامی وحی الهی و سنت

^۱- Political imperialism

^۲- Liberal democracy

^۳- Liberal Democratic

معصومین (ع) لحاظ گردیده است و به نوعی حقوق اکتشافی از وحی و سنت معصومین در نظر بوده است و به طور قطع بر اساس حقوق طبیعی انسانهاست. بنابراین تکوین اولیه نظام حقوقی اسلام را باید در پرتو نزول آیات قرآن و سنت معصومان قول و فعل و تقریر جستجو کرد. در همین زمینه عمید زنجانی می‌گوید: «بدون تردید با مراجعه به نصوص اسلامی و تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی جوامع اسلامی در طول پانزده قرن می‌توان به وضوح به این حقیقت پی برد و وجود یک تصور و اندیشه مشخص اسلامی در زمینه حقوق بشر را دریافت که مسائل حقوق بشر چه در تئوری و چه در عمل همواره در تاریخ اسلام مطرح و مورد توجه بوده است (عمیدزنجانی، ۱۳۹۸: ۲۵).

بدین ترتیب پیشینه حقوق بشر در اسلام در دو مقطع تاریخی عصر نزول قرآن که بسیاری از آموزه‌های حقوق بشری در قالب آیات، حتی آیات اعتقادی نازل شده عصر معصومان (ع) و اندیشمندان اسلامی کاملاً مشهود است. اندیشمندان اسلامی میان طبیعت انسان و فطرت انسانی تفاوت قائل شده البته هر دو را ارج نهاده‌اند. بنابراین تمام حقوق انسان را باید در پرتو دو نگاه بررسی کرد: یکی جنبه طبیعی او که فرع است؛ دیگری جنبه فطری او که اصل است و اگر در ارزیابی حقیقت انسان او را منحصر در جدار طبیعت بدانیم، بخش مهم واقعیت وی را انکار کرده‌ایم (عابدی و وزیری، ۱۳۹۸: ۲۱۲).

بنابراین از آنجا که حقوق پاسخگوی نیازهای انسان اعم از طبیعی و فطری است می‌توانیم حقوق بشر را بر اساس اندیشه اسلامی این گونه تعریف کنیم حقوقی است برخاسته از طبیعت و فطرت الهی که پاسخگوی استعدادها و تأمین کننده نیازهای مادی و معنوی اوست.

۳- مشترکات حقوق بشر اسلام و غرب

میان حقوق بشری که اسلام مطرح کرده و اعلامیه حقوق بشر غرب مشترکات زیر وجود دارد:

- هر دو نظام حق حیات را جدی تلقی کرده‌اند.

- حق کرامت و حیثیت انسانی را مورد توجه قرار داده‌اند.

- حق تعلیم و تربیت را از جمله اصولی دانسته‌اند که مسئولین جامعه مسئول تحقق آن هستند.

- حق آزادی را از حقوق اساسی تلقی کرده‌اند و دولت و اجتماع را مسئول برخورداری از این حق اساسی دانسته‌اند.

- حق مساوات در برابر حقوق و قوانین نیز مورد پذیرش هر دو نظام حقوقی است.

علامه محمد تقی جعفری به بررسی این موارد پرداخته و تفاوت دیدگاه‌های دو طرف در این مسائل را نیز تشریح کرده است. به عنوان نمونه اسلام حق حیات را بخششی خداوندی می‌داند ولی در حقوق بشر غربی چنین استنادی وجود ندارد. به علاوه در حقوق بشر اسلامی بیان شده که از هیچ وسیله‌ای نمی‌توان برای نابودی حیات بشر استفاده کرد در حالی که در حقوق بشر غربی به چنین چیزی اشاره نشده است (جعفری، ۱۳۸۵: ۶۴۶).

تفکر اسلامی کرامت ذاتی ناشی از عنایت خداوندی به بندگان خویش است. در حالی که در تفکر غربی چون نظام انسان شناسی دقیقی وجود ندارد توجیه منطقی برای این اصل نمی‌توان یافت. در زمینه تعلیم و تربیت نیز حقوق بشر غربی تعلیم در سطح تحصیلات ابتدایی را واجب دانسته در حالی که در اسلام تعلیم و تربیت در طول عمر انسان ضروری دانسته شده است. همچنین از نظر اسلام تبلیغات و وسایل ارتباط جمعی باید در خدمت رشد و تعالی انسانها باشند، ولی در نظامهای غربی این امور در خدمت نفع پرستی و لذت گرایی هستند. در مسئله آزادی نیز در اسلام منع

فقط متوجه مواردی نیست که به حقوق دیگران ضرر وارد می‌سازد، بلکه انسان نباید به خود از نظر رشد و کمال آسیبی وارد کند. آزادی قلم و عقیده نیز نباید موجب اختلال در زندگی مطلوب مردم شود؛ آزادی فی نفسه هدف نیست بلکه وسیله‌ای برای نائل آمدن به حیات معقول است. مساوات انسانها با هم نیز به این معنا نیست که همه انسانها با هم تشابه کامل دارند و همچنین مقصود آن نیست که همه انسانها عین هم هستند بلکه مراد تساوی در یک سلسله اصول و مختصات مانند تساوی در ارتباط با مبدأ و علت عالیه هستی تساوی در ماهیت انسانی و تساوی در برابر حقوق طبیعی و وضعی لازم برای زندگی است (جعفری، ۱۳۸۵: ۵۶۱).

۴- اختلافات حقوق بشر غرب و اسلام

در بررسی نقاط افتراق بین غرب و اسلام در شناسایی حقوق بشر، می‌توان به زوایای مختلفی اشاره نمود:

۱-۴- از جهت منشاء شکل‌گیری

ایزایا برلین آزادی را چنین تعریف می‌کند. من آزادی را عبارت از فقدان موانع در راه تحقق آرزوهای انسان دانسته‌ام (آرمین، ۱۳۸۷: ۱۳۲).

تعریف برلین در واقع به تفاوت منشأ حقوق غربی با منشأ حقوق اسلامی اشاره دارد. حقوق بشر در اسلام بر اصولی وحیانی و آسمانی مبتنی است که بیرون از اراده و اختیار انسان بوده و در باطن تکوین ودیعه نهاده شده که اسلام از آنها خبر داده است. این در حالی است که حقوق بشر در غرب، بر اراده و خواست انسانی مبتنی است. از آنجایی که در غرب انسان مبدأ و مقصد همه چیز قرار گرفته، حقوقی که سامان دهنده روابط این انسان‌ها می‌باشد نیز باید از خود انسان نشئت گرفته باشد و به خود او بازگردد. به عبارت دیگر؛ دین اسلام خدامحور است و غرب انسان محور از این روی حقوق بشر استنباط و استخراج شده از اسلام در چارچوب اراده و فرمان الهی مطرح شده و ناگزیر بشر در نظام حقوقی اسلام نمی‌تواند مطلق باشد. این در حالی است که انسان در نظام حقوقی مبتنی بر منبع انسانی مطلق است و لذا حقوق آن هم مطلق خواهد بود و به هیچ چیزی غیر از خود انسان قید نخواهد خورد تفاوت در منبع حقوق انسانی در اسلام و غرب، حداقل دو نتیجه متفاوت ذیل را در پی خواهد داشت:

الف- برای انسانی که منبع حقوقی آن اراده الهی است به طور طبیعی عمل به تکالیفش نسبت به انسانی که منبع حقوقی اش خواسته‌ای انسانی است از انگیزه روانی بیشتری برخوردار است. انسان در مقام نخست، خود را در برابر ساحت بیکرانی از علم و حکمت و رحمت و در مقام، ثانی خود را در محاصره جهل و حرص و آز و طمع و خصایص روانی دیگری که هر کدام به تنهایی می‌توانند پایگاهی برای استیثار دیگران باشند می‌بیند.

ب- از آنجا که در نظام حقوقی، اسلام منبع حقوقی بیرون از انسان می‌باشد، انسان در مقام امتثال تکالیف این نظام از نوعی قرب و تکامل برخوردار می‌شود و همین، غایت به نوبه خود انگیزه عمل به آن تکالیف را بیشتر می‌کند و این امر در ذات خود نوعی ضمانت اجرا برای آن تکالیف ایجاد می‌کند. این در حالی است که در نظام حقوقی غرب که منبع حقوقی درون انسان و مجموعه خواسته‌ای آن می‌باشد، انسان در مقام امتثال تکالیف این نظام هیچ گونه تکامل و حرکتی از جایی به جای دیگر احساس نمی‌کند و این امر خودبه خود باعث می‌شود تا انگیزه امتثال تکالیف تا حد قابل ملاحظه‌ای تقلیل یابد.

۲-۴- از جهت کنشگران

در نظام‌های حقوقی تلاش می‌شود تا حقوق متناسب با مناصب توزیع شود. نظام حقوقی اسلام منصبی که برای انسان ایدئال خود تعریف می‌کند، مقام و منصب خلیفه الهی است و نظام حقوقی غرب در پرهیاهوترین نگاه خود به انسان آن را به یک میمون دم افتاده تقلیل داده است. واضح است که میان رئیس و جانشین باید تناسبی وجود داشته باشد و به عنوان مثال امکان ندارد معاون یک مهندس در یک کارخانه عظیم کارگری بی سواد باشد، از این روی جانشین خداوند در کره زمین باید خود بهره‌ای از خدایی داشته باشد و به نوعی نزدیکترین موجودات و کائنات به او باشد. طبیعی است انسانی که با اوصاف نزدیک به اوصاف میمون توصیف می‌گردد نمی‌تواند شایسته مقام خلیفه الله باشد. هرچند موضوع حقوق بشر در اعلامیه و در اسلام به لحاظ شمول و قلمرو یکی است، یعنی موضوع در هر دو انسان است و از این جهت هر دو می‌توانند به وصف جهانی و یا بشری متصف گردند، اما به لحاظ کیفی انسان شناختی انسان موضوع اعلامیه با انسان موضوع حقوق بشر اسلامی متفاوت است و از همینجا است که بین نظام حقوق بشر اسلامی و اعلامیه، اختلاف پدید می‌آید (خسروشاهی و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۸۳-۱۸۴).

متأسفانه باید اعتراف کرد که انسان موضوع اعلامیه حقوق جهانی بشر، تنها یک حیوان متکامل است که آغاز و انجامش به فاصله تولد تا مرگش خلاصه می‌شود و بنابراین حقوق و تکالیف او نیز در همین قلمرو محدود معین می‌گردد. این در حالی است که انسان موضوع حقوق بشر، اسلامی آفریده‌ای الهی است که از روح خداوندی در وجود او دمیده شده و به همین سبب نه تنها از جاودانگی برخوردار بوده که گوهر وجود او و انسانیت انسانی او نیز در گرو این انتساب است. انسان خدا فراموش انسان از خودبیگانه است و بر این اساس حق و تکلیف داشتن مذهب و، توحید به خوبی تحلیل پذیر و منطقی به نظر می‌رسد، چراکه اولین حق از حقوق بشر حق انسان بودن و انسان ماندن است و این ویژگی بدون توحید امکان پذیر نیست. به طور دقیق‌تر، می‌توان چنین گفت که حقوق بشر در غرب معلول چهار نگاه کلان به انسان در قرون اخیر (غرب جدید می‌باشد در گام نخست نیکولو ماکیاولی ایتالیایی در کتابهای «شهریار» و «گفتارها» انسان را به مظهري از مکر و حيله يعنى خصلت روباه تقليل داد. در گام دوم توماس هابز انگلیسی در کتاب لویاتان»، انسان را گرگ یکدیگر نامید در گام سوم چارلز داروین انگلیسی در کتاب تیار» انسان، ریشه انسان را در نسل میمون دید و در گام نهایی فردریک ویلهلم نیچه آلمانی در کتاب دجال انسان را ایر حیوان نامید و کمی بعد نویسندگان منشور جهانی حقوق بشر تلاش کردند تا حقوق این ابر حیوان و حد و حدود آن را بیان کنند (ره‌دار و ره‌دار، ۱۳۹۵: ۱۱۵).

۳-۴- از دیدگاه فردی و اجتماعی بودن حقوق بشر

موضوع حقوق، غربی انسان به مثابه یک فرد می‌باشد و هر، فرد تنها ملزم است تا در استیفای حقوق فردی خود تلاش کند در حقوق غربی معیاری برای فرافردی اندیشیدن و عمل کردن معرفی نشده است. چه اینکه با توجه به اصول انسان شناسانه فرهنگ غرب که هر انسانی مستقلاً معیار حق و باطل خوب و بد و ... می‌باشد، چنین انتظار می‌رود که اولاً مرجع همه حقوق و ثانیاً معیار همه حقوق خود انسان باشد. اما نسبت انسان و حقوق در نظام حقوقی اسلام چنین نیست. به تعبیر شهید مطهری بر اساس تفکر اسلامی یک سلسله چیزهاست که اینها از حقوق یک فرد و یا از حقوق یک ملت، برتر و مقدس‌تر است و دفاع کردن از آنها پیش وجدان بشری بالاتر است از دفاع از حقوق شخصی و اینها همان مقدسات انسانیت است. به عبارت دیگر ملاک تقدس دفاع، این نیست که انسان باید از خود دفاع کند

بلکه ملاک این است که باید از حق دفاع کند. وقتی که ملاک حق است چه فرقی است میان حق فردی و حق عمومی و انسانی؟ مثلاً آزادی را از مقدسات بشری به حساب می آورند آزادی مربوط به یک فرد و یک ملت نیست. حالا اگر آزادی در جایی مورد تهاجم قرار گرفت اما نه آزادی من و نه آزادی ملت من آیا دفاع کردن از این حق انسانیت به عنوان دفاع از حق انسانیت مشروع است یا نه؟ اگر مشروع است پس منحصر به آن فردی که آزادی او مورد تهاجم قرار گرفته نیست، افراد دیگر و ملت‌های دیگر نیز می‌توانند و بلکه باید به کمک آزادی بشتابند و به جنگ سلب آزادی و اختناق بروند (مطهری، ۱۳۹۹: ۲۴۲-۲۴۳).

۴-۴- از دیدگاه هدف حقوق بشر

از نظر منطقی بهترین و فراگیرترین تعریف آن است که درباره هر سه زیر ساخت داخلی، فاعلی و غایی شیء مورد تعریف خبر دهد این قاعده درباره نظام حقوق بشر نیز صادق بوده و بر این اساس اگر تنها زیر ساخت داخلی توجه به ماده و (صورت در تعریف حقوق بشر گنجانده شود چنین تعریفی کم فایده و ناتمام است؛ چرا که حقیقت هر چیز در پیوندش با علت فاعلی و غایی آن تجلی می‌یابد و بی شک، ناشناخته ماندن پدیدآورنده و هدف یک شیء مانع پی بردن به حقیقت آن می‌شود. واقعیت این است که حقوق بشر تا زمانی که در ذیل رهنمودهای خدای متعال شکل نگیرد نمی‌تواند ناظر به علت فاعلی بشر باشد. از آنجا که حقوق بشر در مکاتب غیر الهی خود را از فرمان الهی بی نیاز دانسته و تماماً بر منابع بشری مانند عرف، آرای حقوق دانان و اراده دولت‌ها متکی، گشته نتوانسته به زیرساخت فاعلی و غایی حقوق بشر توجه داشته باشد. در جنبه زیرساخت داخلی نظام حقوق بشر برتری نظام اسلامی از آن روست که در آن زیرساخت مذکور عبارت از قواعد تنظیم گر روابط فردی و اجتماعی انسان‌ها می‌باشد که بسیاری از آنها در زمره مسائل حقوقی‌اند. این در حالی است که در نظام‌های غیرالهی از جمله نظام حقوقی غرب، بسیاری از تکالیف و وظایف فردی غیرحقوقی و در زمره امور اخلاقی شمرده شده که تصمیم‌گیری درباره آنها بر عهده خود فرد یا جامعه‌ای است که در حوزه نیازها و روابط فردی تصمیم می‌گیرد، زیرساخت غایی نظام حقوق بشر در نظام حقوقی اسلام نیز نورانی ساختن جامعه انسانی است که مستلزم گذار از منزلگاه عدل و قسط است. این در حالی است که زیر ساخت مذکور در نظام حقوق بشر غربی در بهترین حالت بهره‌گیری از استانداردهای یک زندگی متمدنانه بوده که معیار و میزان آن استانداردها نیز چیزی جز آرزوها بلند پروازی‌ها و حتی هوس‌های انسانی نیست (جواد آملی، ۱۴۰۰: ۲۴۲ - ۲۳۹).

۴-۵- امکان رعایت حقوق بشر

تمدن غرب به چندین علت نمی‌تواند حقوق انسانی را استیفا کند؛ زیرا اولاً تمدن غرب، انسان را به عنوان یک موجود تک بعدی معرفی کرده است. در این، تمدن تنها بعد مادی انسان لحاظ شده و در نتیجه از بعد دیگر وجود انسان یعنی بعد معنوی آن - که دارای قلمرویی بسیار گسترده‌تر از بعد مادی‌اش می‌باشد - غفلت شده است. به علت، شناخت تمدن غرب از انسان هرگز نمی‌تواند یک شناخت دقیق و جامع باشد و تا این شناخت به طور دقیق صورت نگیرد امکان تشخیص حقوق مناسب با مصالح انسان نخواهد بود. به تعبیر علامه جعفری آن نوع نظام‌های حقوق بشر که محصول تمدن‌های مادی محض هستند یا آن نوع تمدن مادی که معنویات را کاملاً فرعی و به منزله آرایش و پیرایش تجملی برای زندگی خود تلقی می‌کنند هر اندازه هم که بخواهند خود را انسان محور معرفی کنند، از عهده گام

برداشتن برای، انسان از آن جهت که یک موجود شریف و وابسته به ارزشهای عالی است نمی‌تواند برآیند (جعفری، ۱۳۸۵: ۱۷۸).

ثانیاً انسان از منظر تفکر غربی به جای اینکه اشرف مخلوقات و واسطه بین آن‌ها و خداوند باشد و به عبارت دیگر؛ انسان به جای اینکه نماینده و نمایاننده خداوند، باشد تنها حیوانی دوبا از نسل حیوان یا حیواناتی چهارپا معرفی می‌شود. طبیعتاً حقوقی هم که برای چنین موجودی در غرب در نظر گرفته می‌شود مناسب با شأن و منزلت همین حیوان است نه مناسب با رسالت مقام خلیفه الهی، تمدن غرب، چون انسان را در حد توده انبوهی از ماده و یک حیوان تکامل یافته تنزل داده و مدارج انسانی را از آن هم پایین‌تر آورده و انسان را از مقام خلافت الهی تا منزلت مادون حیوانات پایین آورده، حتی اگر بر طبق وعده خود همه امکانات را هم در اختیار انسان قرار دهد نسبت به آنچه که از او گرفته خدمتی به او نکرده است؛ زیرا وقتی بصیرت انسان از او گرفته شود دیگر داشتن مشمل و چراغ قوه و پروژکتور و او را سودی نخواهد بخشید.

۶-۴- جایگاه اخلاق

قوانین حقوقی اسلام در ارتباط و تناسب و ثیق با اخلاق می‌باشد. به همین، علت مسلمان عامل به اخلاق تا حد بسیار زیادی عامل به قوانین حقوقی نیز می‌باشد و بالعکس مسلمان عامل به قوانین حقوقی، مطمئناً دارای شخصیتی اخلاقی بوده و بلکه اساساً هدف حقوق در اسلام به اخلاق برمی‌گردد. یکی از صاحب‌نظران و اندیشمندان اسلامی در تمایز میان رابطه حقوق و اخلاق در اسلام و رابطه این دو در مکاتب غیر اسلامی می‌نویسد:

هدف حقوقی جامعه تأمین مصالح اجتماعی انسان‌ها در دنیاست، اسلام و نظام‌های حقوقی دیگر در این مطلب اتفاق نظر دارند آنچه اسلام را از نظام‌های حقوقی غیرالهی متمایز و ممتاز می‌کند این است که نظام‌های غیراسلامی فراتر از هدف نهایی حقوق چیزی نمی‌بینند اما از دیدگاه، اسلام هدف نهایی حقوق - به نوبه خود- هدف متوسط و وسیله‌ای است برای نیل به هدف نهایی اخلاق که استکمال نفس و تقرب به درگاه الهی است. در اسلام نظام حقوقی یکی از زیر مجموعه‌های نظام اخلاقی است و با همه احکام خرد و کلان خود چنان است که به آسانی و بدون هیچ تکلف و تصنعی در نظام اخلاقی می‌گنجد و کاملاً با آن سازگار و هماهنگ است ... به همین جهت در قرآن احکام حقوقی همراه با احکام اخلاقی بیان می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۶: ۴۶ - ۴۵).

این در حالی است که در نظام حقوقی غرب، ارتباط حقوق از اخلاق قطع می‌باشد و به تعبیر رابرت هوگوت جاکسون^۱ در مقدمه کتاب حقوق در اسلام قانون در آمریکا فقط یک تماس محدودی با اجرای وظایف اخلاقی دارد. در حقیقت یک شخص آمریکایی در همان حال که ممکن است یک فرد مطیع قانون باشد. ممکن است یک فرد پست و فاسدی هم از حیث اخلاق باشد از این رو قانون ما در آمریکا تکالیف مذهبی معین نمی‌کند بلکه در حقیقت هشیارانه آنها را حذف می‌کند (خدوری و همکاران، ۱۳۷۶: ۳۶).

^۱-Robert Hugot Jackson

آلفرد نورث وایتهد^۱ نیز از جانب دیگری بر بی اهمیتی قانون در غرب تأسف می‌خورد. طبیعت بشری آن چنان پیچیده و گره خورده است که ارزش آن برنامه که روی کاغذ برای اصلاح اجتماعی نوشته می‌شود در نزد حاکمان برابر با ارزش همان کاغذ باطل شده هم نیست (جعفری، ۱۳۸۵: ۶۳).

۷-۴- از منظر ارتباط با خدا و فطرت

نظام حقوقی غرب با تعریف خاصی که از انسان ارائه داده و آن را به جای خداوند در مرکز هستی نشانده، هرگونه رابطه میان او و خداوند را بریده است. انسان‌ها دارای چهار گونه رابطه عام می‌باشند. رابطه انسان با خدا رابطه انسان با خودش رابطه انسان با دیگر انسانها و رابطه انسان با طبیعت مهم‌ترین این روابط رابطه انسان با خداوند می‌باشد که شدت و ضعف آن تأثیری مستقیم بر دیگر روابط سه گانه می‌گذارد. در دنیای غرب به ویژه پس از رشد علوم جدید در قرن نوزدهم، اعتماد بشر به علم بیش از اعتماد آن به خدا گشت به گونه‌ای که انسان غربی گمان برد که از این، پس، علم توانایی حل تمامی مشکلاتش را دارد. رشد این اندیشه به ویژه با حاکمیت یافتن پوزیتیویسم منطقی و آمپریسم، افراطی منجر به اعتقاد به «مرگ خدا» شد که طرح آموزه خدا مرده است نیچه و تکوین نضج و رشد الهیات مرگ «خدا» دو نتیجه اجتماعی آن در قرون نوزده و بیست میلادی. بود به تبع به هم خوردن رابطه انسان با خدا رابطه انسانها در سه حوزه دیگر خود دیگران) و (طبیعت هم به هم. خورد حقوق بشر که بیشتر مربوط به حوزه رابطه انسان با دیگر انسانها می‌باشد نیز مشمول این قاعده گشت با قطع رابطه انسان با خداوند انسانها سرگرم امور جزئی، ناپایدار و کم نتیجه و گرفتار معضلاتی در امر روابط میان خود شدند. در حقوق اسلامی انسان در برابر خدا قرار نگرفته است. اساساً در ادیان الهی، هرگاه انسان را در قلمرو دین و حفظ رابطه‌اش با خداوند جهان آفرین بنگریم، او را آزاد می‌بینیم اما آنگاه که او را در برابر خدا ملاحظه می‌کنیم در می‌یابیم که یک بنده محض است این دوسویه نگری به انسان در تفکر دینی به خوبی پیوند وثیق میان آزادی و بندگی در ساحت دین را نشان می‌دهد. در ساحت، دین انسان در عین آزادی، یک بنده است. به عبارت دیگر روابط انسانها در یک نظام دینی تنها افقی - آنگونه که در نظام‌های حقوقی غیردینی می‌باشد، نیست بلکه علاوه بر آن عمودی نیز می‌باشد به عبارت سوم در یک نظام دینی انسانها ضمن در برداشتن همه نوع روابط صحیح و مثبت متصور در نظامهای حقوقی غیردینی دارای روابط ظریف پیچیده و گسترده‌تر دیگری نیز می‌باشند (ره‌دار و ره‌دار، ۱۳۹۵: ۱۱۹).

نتیجه‌گیری

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که اگرچه مفهوم حقوق بشر به صورت کنونی آن، مفهومی جدید است و دارای مبانی معرفت شناسی و انسان شناسی خاصی است، ولی می‌توان عناصر موجود در حقوق و آزادی‌های فردی را در اندیشه‌های اصیل اسلامی مشاهده کرد و آن‌ها را براساس مبانی جدید در خدمت مصالح جامعه درآورد. جوهر دین اسلام در واقع توجه به عدالت، برابری و کرامت انسانی است که همه این موارد در قلب مفهوم حقوق بشر قرار گرفته است و از جمله حقوق و آزادی‌های اساسی در جوامع جدید است. آزادی‌های سیاسی به مفهوم کلی آن، هم در منابع اسلامی ریشه دارد و هم در سنت اصیل نبوی و حکومت حضرت علی (ع) نمودهای عینی آن قابل مشاهده است. اسلام با انتخاب فردی، اختیار و آزادی، هرگز مخالفت نکرده است و از نظر اسلام، حتی دین هم نباید با قدرت و

¹- Alfred North Whitehead

زور تحمیل شود، بلکه اساساً تحمیل شدنی نیست؛ اصولاً دین تحمیلی دین نیست، چرا که انسان در عمق وجدان خود بدان باور ندارد و اعتقادی که از نهاد انسان سرچشمه گرفته باشد، اعتقاد ریشه داری نیست و نمی تواند مبنای عمل مؤمنانه واقع شود؛ چنین اعتقادی بلافاصله، به راحتی و با رفع اجبار بیرونی از میان می رود. علیرغم ادعاهای سیستم سیاسی و رسانه ای غرب نه تنها آموزه های اسلامی مخالفتی با حقوق بشر ندارد، بلکه به صورت منطقی و عقلانی حقوقی را برای انسانها به رسمیت شناخته است. البته برخی از این حقوق در منشور حقوق بشر غربی نیز انعکاس یافته است اما با توجه به جامعیت حقوق بشر اسلامی نظریه حقوق بشری اسلام بر نظریه حقوق بشر غربی ترجیح دارد.

منابع

- ابراهیمی، جهانبخش (۱۳۸۲)، سیری در حقوق بشر، انتشارات زوار، تهران
- اسفندیاری، عابدین و عندلیب، حسین (۱۳۹۵). بررسی تطبیقی حقوق بشر در اسلام و غرب. مطالعات تطبیقی حقوق بشر، سال اول. شماره ۱.
- آرمین، محسن (۱۳۸۷). دین، آزادی و واقعیتهای اجتماعی و فرهنگی مندرج در محسن آرمین و دیگران رابطه دین و آزادی، تهران مؤسسه نشر و تحقیقات.
- بطحائی گلپایگانی، سید محمد هاشم (۱۳۹۳)، اسلام و حقوق بشر، مجموعه مقالات حقوق بشر در جهان امروز، شرکت سهامی انتشار، تهران
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۴۰۱). ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش.
- جعفری، محمد تقی (۱۳۸۵) حقوق جهانی بشر، تهران، دفتر خدمات حقوقی بین المللی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۴۰۰)، فلسفه حقوق بشر، قم، اسراء.
- جوکار، فاطمه؛ بدیسار، سیدناصرالدین و بابایی، داریوش (۱۳۹۹). حقوق بشر اسلامی و حقوق بشر غربی چهارمین کنفرانس بین المللی پژوهشهای دینی، علوم اسلامی، فقه و حقوق در ایران و جهان اسلام.
- حبیبی، محمد (۱۳۹۲). مبانی فلسفی حقوق بشر، نامه مفید، سال ششم، شماره ۲.
- خدوری، مجید و لیسنی هربرت (۱۳۷۶). حقوق در اسلام، ترجمه زین العابدین رهنما، تهران، شرکت اقبال و شرکا، خسروشاهی، قدرت الله و دانش پژوه، مصطفی (۱۳۹۱). ۱۳۷۸، فلسفه حقوق، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۸). لغتنامه، تهران: دانشگاه تهران.
- راسخ، محمد (۱۳۸۵)، حق و مصلحت، نشر نی، تهران.
- رهدار، احمد و رهدار، محمد (۱۳۹۵). نگاهی تطبیقی به مبانی حقوق بشر در اسلام و غرب. مطالعات انقلاب اسلامی. سال سیزدهم، شماره ۹۵.
- مایکل فریدمن (۱۳۸۷). مبانی حقوق بشر، ترجمه فریدون مجلسی، تهران، بی چا.
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۹۶)، حقوق و سیاست در قرآن نگارش شهید محمد شهبازی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۹) اخلاق جنسی مجموعه آثار، تهران، صدرا.

میرموسوی، سید علی، حقیقت، سید صادق (۱۳۹۱)، مبانی حقوق بشر از دیدگاه اسلام و دیگر مکاتب، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ یازدهم، تهران.

Bernel P, Randal V. (2017). Third World Issues; Politics in the Developing World. Translated By Saie A, Mirtorabi S. Tehran: Publications Ghomes.

Rorty R.(2015) Human Rights, Rationality and Sentimentality. In Book Paternal Language. Translated by Niko Bandari A. Tehran: Publications Tarjoman.

Comparative Comparison of Islamic Human Rights and Western Human Rights

Leila Khazaei¹, Khairullah Parvin²**Abstract**

The purpose of this research was to compare Islamic human rights and Western human rights. The idea of human rights can be seen as the realization of one of the important human ideals in creating a desirable life. The concept of human rights is a concept based on which the human right to have rights is recognized and the government is required to respect individual rights and freedoms and refrain from encroaching on basic freedoms. Human rights are the rights that people have due to their human nature, and these rights are equal for everyone, because people have equal leaven and nature. God has given these rights to humans and no one has the right to take them away from people, this issue has always made the restoration of human rights one of the concerns of religions, schools, governments and international organizations. The main research question is, what are the differences and similarities between Islamic human rights and Western human rights? The findings of the research show that, in the application of the human rights of Islam and the West, it is possible to find common principles and different examples in this field, stating that the basis of universal human rights is natural or contractual and situational rights, while Islamic human rights are based on humanitarian jurisprudence and divine revelation. Western human rights are not universal and are mostly based on Western values and designed for liberal democracy systems, but Islamic human rights have a general and universal perspective based on the principle of inherent and acquired human dignity. Western human rights are mostly negative, but Islamic human rights have a positive approach.

Keywords: rights, human rights, Islam, West. Match.

¹ PhD student in public law, Islamic Azad University, Research Sciences Unit, Tehran, Iran (corresponding author)

² Full professor of Tehran University